



2012/05/24



دوکتور محمد اکبر یوسفی

هم «دری» هم «فارسی» هر یک بجایش!

اخيراً به مطلبی تحت عنوان «دری یا فارسی؟»، که در «سایت افغان جرمن آنلان» بتاريخ 17 می 2012، منتشر گردیده است، متوجه شدم. وقتی متن اصلی را باز نمودم، دیدم که «علامت سؤالیه» در عنوان بکارنرفته و چنین بنظر می خورد: «دری یا فارسی». بعد متن را مرور نمودم. این نوع انتخاب برای روشن نبود، آیا هدف این بوده است که به کدام یکی از این زبان ها ترجیح داده می شود و یا اینکه به کدام یکی از این دو زبان بلدیت وجود دارد و همچنان می تواند سؤال شود که کدام زبان مورد انتخاب شماسست و غیره که بوی نوع برتری بمفهوم دیگر هم از آن استنتاج شده می تواند. در رابط با مقدمه، که برداشت نویسنده است، نمی خواهم ذهن خود را مصروف سازم. من طرز دید دیگری دارم. جملات عام و تابع حدسیات و احتمالات گاهی انسان را می تواند به بیراهه بکشاند. مردم عوام می گویند: «چیزیکه عیان است، چه حاجت به بیان است!»

در عصر و زمان ما، استعداد هایی موجود اند، که تسلط بر زبانهای متعدد میداشته باشند. در کتگوری دانشمندان و پروفیسوران و غیره علاقمندان زبان و فرهنگ، بیشتر اشخاصی ممکن شامل باشند که، به زبان های متعدد بلدیت دارند. اینرا هم باید از نظر دور نداریم، که چنین استعداد ها، تعلیمات و تحصیلات علمی معینی را هم ممکن پشت سر گذاشته باشند. بدون شک و تردید که برای آنها، فکر کردن به زبان های متعدد، ممکن است و در انتخاب اینکه بکدام زبان صحبت نمایند، دست آزاد میداشته باشند. پس اگر در یک جامعه، سطح تعلیم عامه، تا حد لازم بلند رشد یافته باشد و سیستم اقتصادی، اجتماعی، برای هریک «چانس» مساوی، برای تأمین ضروریات زندگی خود و خانواده را فراهم ساخته باشد و با دولت و اداره حاکم در قلمروی که زندگی دارد و بر همه قوانین و ارگانهای آن، مناسبات با اعتماد داشته باشد، چنین یک جامعه، میتواند، در «کتیرالسانی» و «کتیرالفرهنگی» آن، خیلی ها سعادت مند باشد. بدین معنی که همزمان اعتماد و پیوند با خطوط سیاسی و حقوقی داشته باشد، در آنصورت، کم احتمال وجود خواهد داشت که عموم انسانهای آن جامعه، روی موضوعات متذکره، که در مقاله «دری یا فارسی؟» مطرح گردیده است، متوجه شوند.

تحلیل ها و نتیجه گیری هائی که من، از قسمتهای معین تاریخ بشر دیده ام، تاریخ منطقه ما بشمول افغانستان، با موقعیت کلیدی آن، تصویر دیگری بدست میدهد. تقاطع فرهنگ ها و نظام های مختلف در ادوار تاریخ کهن این سرزمین، که در عین زمان مهد مذاهب و ادیان متعدد بوده است، ساختار خاص اجتماعی بآن داده است. جوانب مثبت اینچنین ترکیب زیبا و رنگین ساختار خاص اجتماعی را با چنان زیبایی و اساسات افتخار آمیز می بینم، که دیگران ممکن، از آن «منبع یا منشاء» نفاق مدعی شوند. مسئله بر سر آنست که هر یک، مسائل جامعه را از کدام زاویه و برای رسیدن بکدام هدف می بیند.

با توجه به ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و در مجموع، با توجه به نقش فرهنگ، که زبان را هم دانشمندان در جمله می شمارند، دیده میشود که فرهنگ پدیده ایست تغییر پذیر، و تکامل بخش، که در حیات اقتصادی اجتماعی انسان، نقش عمده ایفاء می نماید. زبان هم از چنین تحولات و تغییرات مجزا بوده نمیتواند. در فرهنگ و هنر مردمان مختلف جهان، موضوعاتی هم شامل بوده میتواند، که ممکن دوام عمر آن، نسبت به برخی از اجزای دیگر آن بیشتر باشد. از نسل به نسل انتقال نماید. ده ها نمونه را در مورد زبانها میتوان یاد کرد که زمانی توسط انسانها در نظام های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، رشد شگوفان داشته، ولی بنابر عوامل گوناگون، از حیات روزمره عوام کنار رفته، به زبانهای «نیمه زنده»، «نیمه مرده» و یا «مرده» مبدل گردیده اند.

از جمله «6500 زبان جداگانه ای که بر اساس منبع «نیشل جیوگرافی» در جهان امروز» ثبت شده است، بر حسب منبع «انترنت»، در سال 2005 حتی از مروج بودن فعال «6912» زبان سخن در میان بوده است. در عین حال، گزارش میگردد، که بیش از نیمی این زبانها را نا پدید شدن تهدید می نماید. با این زبانها بندرت سخن گفته میشود، حتی بعضاً والدین با اطفال آنها نیز حرف نمیزنند. مهاجرین افغان شاید چنین حالاتی را بشناسند. بر حسب حدسیات، در 100 سال آینده، قسمت اعظم زبانهاییکه امروز موجود اند، از صحنه نا پدید خواهند شد. در حال حاضر، طوریکه در همین منبع همچنان میخوانیم، 50 زبانی که بوفرت مورد استعمال است، از جانب 80 فیصد انسانها بمثابة «مادری» (و توسط 90 فیصد هم بحیث زبان دومی) صحبت میشود. متباقی زبانها، بترتیب توسط 20 و 10 انسانها مورد استعمال دارد.

برای انسان و فرهنگ آن، در صورتیکه انسان را در مرکز همه موضوعات زندگی اجتماعی قرار دهیم، هیچ زبان بی ارزش نیست. حرفیات «ارکیالوژیک» ایکه امروز، با مصارف هنگفت از جانب بعضی جوامع صورت میگیرد، اطلاعات ذخیره شده

د پانو شمیره: له 1 تر6

افغان جرمن آنلاين په درنېنت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکني د ليکنيزي بني پاڼوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولي

هزاران سال را که در همان زبانهای «مرد» نهفته اند، بدسترس انسان امروز قرار میدهد. بدینترتیب، انسانها از شرایط زندگی و دستاورد های اجداد آنها مطلع میگردند. فقط اجتماعات و سیستم های پیشرفته که توانمندی اقتصادی و اساسات قوی علمی در اختیار دارند، اینچنین زبانها را هم اگر در تمام جامعه زنده نباشد، برای اتباع خود در هر یک از همچو زبانها، امکان آموزش را فراهم میسازند، تا بمنابع مختلف معلوماتی دست یابند. ذخیره گاه مطمئن اطلاعات با ارزش برای همه انسانها، زیر همین کلمات در «میدیا» های مربوطه، که در متون لسانهای تحریری حفظ گردیده، پوشیده می باشند.

در صورتیکه حفظ چنین ارزشها، در زندگی انسان خوشی و سعادت بار آورد، آنرا حفظ نموده جزء زندگی خود، می دانند. ما زمانی ممکن بهتر اهداف ملی خود را تشخیص و از آن محافظت، نمایم، که در ترکیب جامعه، نیروهای خلاق، دستاورد های فرهنگی را بعنوان مثال درست تشخیص بتوانیم و متعاقباً، بچنان یک نیرو و قوت سیاسی ملی دست بیابیم، که انکشافات لازم را در جامعه، به حمایت و پشتیبانی خود مردم تحقق بخشیده بتوانیم. این هدف به توجه به انسان در لحظه جاری نیازمند است. با حل مسائل جاری روز انسان، میتواند رشته های پیوند اجتماعی، مستحکم گردد، «همبستگی» آزادانه برقرار شود. توسط نیروی داوطلب و افتخاری میتوان انکشافات را سمت داد و همچنان سیستم کنترولی و اداری بنفع هر فرد جامعه بوجود آورد، تا از خطر وقوع فاجعه های غیر طبیعی محفوظ مانده بتواند.

من در حالیکه روی ارزیابی های مقاله مکث نمی نمایم، بلکه آنچه نویسنده استدلال نموده است، سبک خاصی داشته و اشارات و تسلسل تاریخی که تذکر رفته است، از نگاه علمی با اهمیت است، اما من دید دیگری دارم، که در مورد «احساس ملی» باید، از دقت کار گرفت. از نظر اینجانب زبان و اهمیت آنرا نمیتوان تنها در ساحة شعر و یا داستانهای خیالی محدود دانست. از جانب دیگر، وقتی یک زبان به اصطلاح بیک زبان معیاری («ستندرد»)، انکشاف نموده باشد و منابع علمی در آن زبان ذخیره شده باشد، عمر آنها میتواند، طولانی تر باشد. از نگاه ادبی و تقویت غنای لسان یا زبان، هر شعر و متن ارزشمند است. لیکن در قسمت آنچه که اگر یک شاعر برداشت خود را با احساس و توصیف از کدام پدیده و جهان یاد کرده باشد، ممکن حتماً با واقعتهای عینی جوامع کاملاً مطابقت نداشته باشد.

در تعداد کثیری از مقالات اینجانب، نظرات دانشمندان معروف جهان، تا جائیکه ممکن بوده است، در نظر گرفته شده، تعاریف مختلف را از «ملت» و «ملت گرایی» و «هویت ملی»، نقش فرهنگ و زبان و غیره، به حضور خوانندگان محترم هموطن خود قرار داده ام. من بهمه زبانهای ملی ما و زبانهای قدیمی منطقه ارزش قابل هستم، که مردم به آن صحبت می نمایند، معلومات «ذخیره» شده در منابع آن زبانها را به ذهن می سپارند، به زندگی خود از آن طریق، کیفیت بهتر می بخشند، سروده ها را «زمزمه» میکنند، در رشد تفکر خود از آن کار میگیرند، بلاخره در ماحول زندگی خود، بر اساس آن، ارتباطات قیام میکنند، در پرنسیپ بر اساس اصول معین می بینم، که اصلاً از دید من، تفاوت زبان، بر این، منبع «اختلاف» بمعیار «نزاع» یا «conflict» در بین اجتماعات محسوب نمیگردد. ولی در مورد اینکه در جوامع کم انکشاف یافته یا عقب نگهداشته شده، تحریک چنین اختلافات دیده میشود، برایم مفهوم است، اما در حل چنین مسایل، همچو مباحث، زمانی نتایج مثبت خواهد داشت، که جامعه در یک سطح معینی از رشد تعلیمی و رسیدن بیک سطح زندگی معین نایل آید، تا به موضوعات فقط از نگاه علمی دیده شود.

آنچه نظرم را بیشتر بخود جلب نمود، محتوای نقل قول های متعدد، به رنگ جدا گانه است، که در مقاله تذکار یافته است. از آنجائیکه به منابع مورد نظر دسترسی ندارم، همان بخش را از مقاله بعاریت می گیرم:

«امیر خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵ هجری قمری)، شاعر پارسی گوی هندی است که در عمر خود پایش را به ایران نگذاشته است و از تبار ترکان است، و با این حال، منظومه های شعر او همه به زبان فارسی است. پنج گنج: مطلع الانوار، شیرین و خسرو، لیلی و مجنون، آینه اسکندری و هشت بهشت. . . آیا شما در هیچ کجا سراغ دارید که شاعری از سرزمینی دیگر، با زبان سرزمین دیگری این همه کتابهای منظوم از خود به جا گذاشته باشد؟»

عبارات فوق با نوشته نویسنده دیگری (آیت الله سید علی خامنه ای) در آغاز کلیات اقبال لاهوری شباهت چشمگیری دارد. در آن مقدمه آمده است:

«مردم ما که نخستین مخاطب جهانی اقبال بودند، . . . این شاعر بزرگ فارسی گوی که بیشترین شعرش را (نه به زبان مادری که به فارسی گفته است)، هرگز در فضای محبوب و مطلوب خود ایران قرار نگرفت، و نه فقط به ایران نیامد بلکه. . . اقبال نگارش و نثر فارسی را نمی دانست و نثر فارسی اقبال همین تعبیراتی است. . . که می بینید فهمیدن آن برای فارسی زبان ها مشکل است.»

در قدم اول، هرگاه نویسنده، مقدمه مطلب خود را بر مبنای این چنین اظهارات جمعبندی نموده باشد، اینجانب، از جهات متفاوت ازین برداشت و نظر بمسایل مینگرم، بدون اینکه روی نتیجهگیری موجود در مقاله اعتراضی داشته باشم. لیکن من احتمال حساسیت ها را چه در حال حاضر و چه در گذشته، که باعث «لشکر کشی ها» شود و یا شده باشد، درین عوامل نمی بینم. تفصیل درینجا نمی گنجد. من با زبان «فارسی» بحیث زبان «سوم»، پس از پشتو و دری که زبانهای ملی و رسمی

د پانوی شمیره: له 2 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

کشور ماست، بلدیّت دارم، اما نه بشیوهٔ زبانشناسی، که هر کلمه را تفکیک نموده بتوانم. این فرق «دَری» و «فارسی» را زمانی احساس نموده ام، که در خارج از کشور در جریان تحصیل، با محصلان ایرانی آشنا شده ام. تفاوتها نه در «لهجه» بلکه در استعمال کلمات و شیوهٔ استعمال، کلمات بیگانه یا متفاوت بوده است. البته این تفاوت ها، بخصوص در صف تعلیم یافتگان، بسطی نبوده است، که مانع تفاهم ما گردد. آیا گاهی متوجه شده اید، که عموم فارغان مکاتب ما، که علاقه و امکان خرید و مطالعهٔ کتب را داشته اند، بیشتر آثار چاپ شده در ایران و یا «مسکو» و غیره، بدست می آورده اند. البته این برداشت از زندگی شخصی ام نمایندگی میکند، ممکن درست نباشد.

آنچه درین مقاله در مورد شعرا و ریشه های «دَری» «فارسی» بودن نوشته شده است، از جهت علمی ارزشمند است. از دید من در مورد روایت هائیکه، آیا زبان «دَری»، از کلمهٔ «دَره» یا «دربار» مشتق گردیده است، زیاد مورد مناقشه نیست، درین ساحه ایشان و متخصصین بخش بهتر میدانند. واقعیت عینی نشان میدهد، که جوامع، در تحت رهبری دول و یا سیستم های مختلف سیاسی، راه انکشاف متفاوت را می پیمایند و تجارب خاص خود را دارند. حقیقت اینست که زبان «دَری» در جامعه هویت خود را داراست. منشاء ایکه موضوع تاریخی و بر اساس روایات استوار است، باید زیاد ارزش داده نشود. مهم اینست که همین زبان، اولاً از جهت ذخیرهٔ کلمات بچه سطح غنای مفاهیم قرار دارد و دوم اینکه، چه آثار علمی و ادبی و غیره، درین زبان موجود است. بچه پیمانۀ درین زبان ترجمه های مطالب خواندنی، از زبانهای متعدد صورت میگیرد. توصیف از یک زبان، بدون محصولات خواندنی در آن زبان، زبان را از مرگ احتمالی تدریجی آن، نجات داده نمیتواند. نمونه انکشافی که در مقاله در بارهٔ زبان «فارسی» نوشته شده است، خیلی ارزشمند و مفید است، که من هم از آن آموختم. زبان «فارسی» زبان قدیمی و شیرین است، در نقاط مختلف تحت شرایط گوناگون سیاسی - اجتماعی و قلمرو های مختلف رشد دیده است، که به نفع عامه و همهٔ آنهاست با این زبان بلدیّت دارند، سود مند است، بلاخره بر غنای فرهنگی نیز می افزاید. افتخار رشد و انکشاف آن در هر جای، اگر معمول باشد، نمیتواند، برای ابد، بنام رژیم هایی محسوب گردد، که زمانی از آن قلمرو منشاء گرفته باشد.

«فارسی» با زبان «دَری» از یک ریشه و همچنان با زبان پشتو و تعداد زیادی، از زبانهای دیگر از یک فامیل است، که بعضاً به فامیل زبان های «ایندو - گرمان» نیز محسوب میشود. در یکی از مقالات اینجانب، رشد شاخه های مختلف زبانی با مثال ذیل، شباهت داده شده است: «... بر یک درخت آلوچه که تنه نسبتاً قوی داشته است، زرد آلو نوع «قیسی» پیوند نموده بود، که ما الی سال 1970 میوهٔ آنرا می خوردیم. یک درخت با یک ریشه، هم زرد آلو و هم آلوچه میوه می داد...». بهمین ترتیب دلایلی که زبان «فارسی»، که خارج از قلمرو قدیمی «پارس» رشد نموده و «دَری»، یاد کرده اند، در مقالهٔ مورد نظر، بتفصیل ذکر شده است.

اگر افراد منکره از آثار و نوشته ها، در خارج از خاک آنها، که ایشان به آن «فارسی» می نامند و ما «دَری»، احساس خوشی کنند و در اسناد تبلیغاتی دولتی خود، ب مردم آنکشور که همهٔ آنها با سیاست حاکمهٔ وقت هم موافق نیستند، یکنوع از «عظمت» را به «سیستم» و «حکومت» خود ربط دهند، این کار آنهاست، دلیل حتمی بر «منبع بروز خشونت» با دیگران شده نمیتواند.

مردم عوام ما، ضرب المثلی دارند و میگویند، اگر کسی بشما گفت که «گوش تانرا سگ برد!»، آیا اول عقب سگ می دوید، و یا دست بر گوش خود می برید، که بجایش است و یا خیر؟

بر حسب اسناد تاریخی انکار نا پذیر، سلطنت های قدیمی قرون اوسطی و حتی قبل از دوران تجدد، لشکر کشی های خود را بخاطر، بخش لسان آنها تدارک نمی دیده اند. انگیزهٔ اصلی و «موتور» برای به حرکت آوردن لشکر ها، جنبهٔ غصب و تاراج ثروت های طبیعی و ملکیت های مردمان دیگر بوده است، اگر هدف اصلی جست و جوی کشف محیط نو زندگی نمی بود، کشف «قارهٔ امریکا» توسط «کولومبس»، از جانب سلطنت «هسپانیه» و متعاقباً سایر کشور های اروپائی، ممکن نمی بود، یا اقل در آن مقطع زمانی واقع نمی شد. چندسال قبل از پنجصد سالگی آن تجلیل بعمل آمده است. تنها «طلا هائیکه» از آن قاره، بدربار شاهان آنها آورده می شد، موضوع پخش «لسان» و «مذهب» را هم بحیث پوشش و بمتابه محصول و نتیجهٔ شرایط ممکن ساخت. زبانهای محلی و «بومی» را از بین بردند، اقل بسطح رسمی. مذهب خود را چه به «زور» و چه از راه «تبلیغ» و «ترغیب» عملی نمودند. درین محیط نو باید خود ریشه می دوانیدند. آنها ممکن «تاراج» و «دزدی» دارائی های دیگران را، به این مفهوم که من ذکر کرده ام، تعریف ننموده باشند.

وقایع مشابه در قارهٔ ما نیز بوقوع پیوسته است. اما تفاوت های خود را هم داشته است. حتی لشکر هایی تشکیل یافته و سرزمین ها را هم تسخیر نموده اند، که بعضی از سرلشکر ها، یا از خود «لسان تحریری» نداشته اند، تا در سرزمین هائیکه اشغال می نموده اند، سیستم اداری را بزبان «نژاد» خود عملی نمایند. بعضاً با زبان دیگران اداره می نموده اند. بدین معنی که فتوحات را بسر رسانیده اند، ولی درنهایت، زبان و فرهنگ یک گروه نژادی دیگر را تقویت نموده اند. حقایق تاریخی نشان میدهد، که امپراتوری های قدیمی چون روم، یونان، دوران هخامنشی های ایران و سایر امپراتوری های ایرانی، و همچنان مغل، ترکهای عثمانی، با تفاوت های معین مختص بمراحل خاص رشد اجتماعی و کلتوری، قریب همه،

د پاپو شمیره: له 3 تر6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

حاکمیت ها و یا تسلط هایی محسوب میگردند که اشغال قلمروها را خاص بخاطر استحصال باج و خراج و به اصطلاح مالیات بمعنی مدرن آن در پیش میگردند. رشد کلتور و فرهنگ به شیوه عمل دولت های مرکزی بعدی، مطرح نبوده است، احتمالاً بعضی تولیدات کلتوری تصادفی توسط انسانها نیز بوقوع پیوسته است. نقش مهم مذاهب در عرف و عادات شناخته شده است که پس از اختراع خط و نوشتن و خواندن، رشد و انکشاف سریع ارزیابی شده است. یکی از فرق های ممکن امپراتوری بزرگ قدیم با سیستم های استعماری قرن 19 و دیکتاتوری های آن مرحله را میتوان، در آن دید که قریب همه امپراتوری های تیپ قدیم، به گروپهای اجتماعی اینتیک ایکه به اصطلاح جزیه می پرداخته اند، تا حدی محیط تنفس آزاد داده بودند. درینجا بی ربط نخواهد بود هرگاه به تاریخ هخامنشی ها کوتاه نظر اندازیم:

« زمانیکه کیروس (کوروش) کبیر امپراتوری جهانی هخامنشی را اساسگذاری مینمود، پارسی ها هنوز خط مختص خود را نداشته اند.» این اقوام کوچی سوارکار متشکل از گروپ های متعدد طوایف، قلمروهایی را اشغال داشتند. بحیث فاتحان هرجای را که اشغال می داشتند، باید برای اداره محلات، سیستم اداری ای را ایجاد میکردند. بعنوان مثال وقتی بابل را در اشغال خویش در آوردند، سیستم اداری بابلی را که در آن محل زبان «ارامیش» مروج بوده است، تعیین داشته بودند. در همین منبع همچنان میخوانیم که در محلات مرکزی پارس زبان «ایلامر» را بکار می برده اند. منبع به اطمینان می نویسد، که در زمان داریوش نیز ازین زبان در اداره استفاده بعمل می آمده است. بناءً در چنان دوره های طولانی محصول آنچه ما به آن کلتور می نامیم، در مقایسه با دوران بعد از تجدد خیلی کمتر بوده است. در مقایسه با ماهیت چنان پدیده ها با حال حاضر که بنام کلتور عالی یاد میشود، متفاوت بوده است.»

بر اساس اسناد بدست آمده از «حفریات» «ارکیالوژی»، «پرزپولیس» و گزارشات «مؤرخین» یونانی، امپراتوری «پارسی» بولایات بزرگ، «ستراب ها» (Satrapien) تقسیم یافته بود. در رأس هرکدام یک «حاکم کلان» (Satrap) قرار داشت. در مرکز کشور «پارس» آزمان بقول همین منبع «حاکم کلان» تعیین نموده بودند، این منطقه تحت اداره شخص پادشاه قرار داشته است، بعد از مقام او توسط مأمور، با بلند ترین مقام که بنام «مارشال دربار» نام داده شده است، اداره می گردیده است.

در همین منبع میخوانیم: «مسافری از «ستراب» های امپراتوری بزرگ «پارس»، که به مرکز قدرت و یا ولایات دیگر سفر می نموده اند، باید با «پاسپورت» سفر می نموده اند. این امر نشاندهنده آنست، که ادغام و تلفیق یا (Assimilation) فرهنگی، قلمرو های متذکره، بطور کامل مطرح نبوده است. بمعنی اینکه آن قدرت و قدرت های بعدی هم، در حقیقت امر بر جوامعی با فرهنگ های متفاوت، حاکمیت داشته اند، که طبیعتاً وجوه مشترک هم میتوانند، داشته بوده باشند. تلفیق «کلتور»، اصلاً نباید بمثابه «موربانه» یا مرض ساری تصور گردد. تبادل معلومات و ایجاد فضای سالم، همزیستی بین جوامع با فرهنگهای مختلف، بر تقویت پروسه های انکشافی جوامع، میتواند اثر مثبت داشته باشد و بمثابه عامل ثبات، هماهنگی و همگرایی در تأمین و برقراری صلح دائمی نقش خود را ایفاء نماید.

درینجا، بی ربط نخواهد بود، هرگاه به سلسله مقاله های سال قبلی اینجانب منتشره سال 2011، در «پورتال افغان جرمن آنلاین» تحت عنوان: «از نسب نامه ملت ها تا هویت ملت ها! هویت یکنوع اعتبارنامه تاریخی و تذکره است! (قسمت پنجم)» سری بزنیم:

« . . . همچنان در یک اثر تاریخی مصور با اسناد بدست آمده از حفریات در «پرزپولیس» در رابطه با حوزه اطراف کشور ما میخوانیم که: « زمانیکه کیروس (کوروش) کبیر»، بقول همین منبع امپراتوری جهانی «هخامنشی» را اساس گذاشت، «پارسی» ها، تا آزمان، الفبای خود را نداشته اند. با وجود آنکه از موجودیت این زبان در آنوقت تذکر بعمل آمده است. پس چنین حدس زده میشود که این زبان طوریکه ازین گزارش بر می آید، زبانی بوده است شفاهی یا بشکل لهجه بی. منابع دیگر آزمان در نقاط دیگر جهان هم، منجمله در اروپا نیز از موجودیت زبانهای لهجه بی بی شمار نام برده اند. در گزارش منبع متذکره آمده است که «کوچی های سوارکار از طوایف مختلف در سراسر کشور پراکنده شدند. این حالت بزودی تغییر نمود. بحیث حکمروایان جهانی می توانستند رعیت خود را بوسیله یک سیستم اداری مؤثر تحت کنترل خویش بیاورند. بدینترتیب با فتح بابل («بابیلون») همچنان سیستم اداری بابلی را با زبان «ارامیر» («ارامی») بنویسند.» (از زندگی پادشاه داریوش، صفحه 25، بزبان آلمانی)

به ادامه همچنان میخوانیم که در ساحات مرکزی «پارس»، از سالیان خیلی قدیم «ایلامر» ها زندگی داشته اند که آنها نیزمانند «بابلی» ها، از خود سیستم اداری و زبان تحریری داشته اند. حدس زده میشود که ممکن حتی «کوروش کبیر» از سکرتر های «ایلامی» کار گرفته باشد.

درهمین کتاب میخوانیم: «من پادشاه «داریوش» هستم، پسر «هستاسپس»، یک «هخامنی»، شاه شاهان. در حال حاضر پادشاه «پارس» هستم. . .» (صفحه 17). نویسنده گزارش میدهد که متن بزبان «ایلامی» نوشته است. درعین زمان سؤالی

د پانوی شمیره: له 4 تر6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له الیرلو مخکي په خیر و لولی

را طرح میکند که چرا به «پارسی» نوشته است، بعد خود جواب میدهد که «تا آنزمان الفبای پارسی وجود نداشته است!» (صفحه 18)

در همین منبع همچنان تذکر داده شده است که سکرترهای او «ایلامر»، «بابلی» و «ارامی» بوده اند. زبانهای آنها از ریشه های فامیلی کاملاً متفاوت از زبان «پارسی» بوده اند. «بابلی» و «ارامی» مربوط گروپ زبانهای «سیمیتی» و پیوندهای «ایلامی» هم نا معلوم. «پارسی» کهن را در جمله «زبانهای ایندو - اروپائی»، بعضاً در منابع دیگر، «ایندو - گرمان» میدانند. (همانجا) در عین زمان مؤلف از نا رضایتی پادشاه که با همه قدرتش الفبای زبان خود را ندارد، خبر می دهد. بناءً بر سکرتر هایش امر صادر میکند که الفبای «پارسی» را هرچه زودتر اختراع نمایند.

اینرا هم میدانیم که «پرزپولیس» توسط قشون اسکندر مقدونی، در سالهای 333-330 قبل از میلاد، وقتی امپراتوری «پارسی» را سقوط داد و «پرزپولس» به آتش کشیده شد. در افغانستان امروزی، تمدنهای بیحساب دیگر، چون «گریکو - بودیک» و غیره اساس خود را یافت و ویرانی هائی هم دیده است، که به تفصیل نمیتوان در یک مقاله گنجاند.

برخلاف امروز که حلقات معین موضوع لسان گروهای مشخص «اینتیک» خود را با شدت بیشتر مطرح نموده، میکوشند بمثابه بخش «مهم» هویت خود استدلال نمایند، هرچه دور تر تخیلات خود ها را بتاریخ های نا معلوم منسوب می سازند. درحالیکه به هر اندازه ایکه به گذشته های دور برویم، با پارچه های بی شمار زبانها با نمونه های لهجه یی و غیر کتبی، روبرو میشویم. از آنجمله اختراع الفبا و رشد کتبی لسانها، تعداد محدود تر از آنها به ادامه حیات علمی، فرهنگی و ادبی نایل آمده اند. حکمروایان و «جهان گشایان قدیم»، عمدتاً به این موضوع، یعنی تقویت لسان خود تکیه بیشتر نداشته، حتی زبان های غیر از گروه «نژادی» خود را تقویت بخشیده اند.

«انتونی د. سمیت» در کتاب خویش تحت عنوان «ملت در تاریخ» مینویسد: «پادشاهی یا «دیناستی» صفوی بشدت تلاشهای وسیعی بکار می برد تا دولت نوع شیعه را در ایران برقرار نماید. اما با آمدن سلطنت یا دیناستی قاجار - افغان مفهوم تداوم ملی پارسی بار دیگر شکست؛ فقط در نتیجه عکس العمل در برابر امپریالیزم برتانوی و روسی و بعد از آن در دوران پهلوی بوده است، که تلاشهای آگاهانه در جهت دوباره انطباق دادن جوانب گذشته بمنظور احیای هویت ملی پارسی، در اداره ایران «کثیرالانتیک» بکار برده میشد.»

با وجودیکه هموطنان ما، بخصوص دانشمندان برجسته، خوب واقف اند، درینجا از چند نمونه از وقایع منطقه ما را، بیاد می آورم که در مقاله مندرکه نیز از بعضی نکات یاد آوری بعمل آمده است.

- در یک اثر دوکتورا که بیشتر متمرکز بمنابع هندی و چینی می باشد، به ادامه چنین میخوانیم: «... وقتی «هیتالی ها»، با تمام خصوصیات و مشخصات، که در ساختار آنها، دیموکراسی نظامی تعریف گردیده بود، در قرن پنجم میلادی، به قلمروهای کنونی افغانستان و هندوستان لشکر می کشند، پس از فتح، بر ویرانه های مناطق اشغالی آن، نمیتوانند کلتور خاص خود را اساس گذارند، در نتیجه با قبایل پشتون اولی (پروتو - پشتون ها) مدغم میگرددند. بدینترتیب، به احیا و تقویت مشخصات جامعه اینتیک پشتونی، سهم میگرددند. علاوهً بصورت عموم، عقیده برآنست که جامعه پشتونی از نگاه اینتیک واحد نیست.» (سند دوکتورا).

- در سرزمین منگولیای قدیم، قبایل یا اقوام «ترک» و «منگول»، قرار معلومات منابع آگاه بیک زبان مشترک تکلم می نموده اند، وقتی «چنگیز خان»، قرار گزارشات بی شمار «سیزده» قبیله مختلف را، متحد ساخته و با قوت لشکر سوار کارانش، سرزمین های وسیعی را تسخیر و به آتش کشید، انگیزه این لشکرکشی باید دقیق مطالعه گردد. از ختم لشکر کشی تا حال گروپ های اجتماعی - نژادی، که ممکن خود را بقایای آنوقت بدانند، احتمال دارد که از زبان اجداد شان بصورت دقیق واقف نیاشند.

- سلطان محمود غزنوی (که در مقاله نیز از آن تذکر بعمل آمده است) «ترک نژاد» در شهر «غزنه» مرکز یک امپراتوری نیرومند را، در قرون نسبتاً اولی اسلام ایجاد نمود، زبان «فارسی» را درین قلمرو و ازین قلمرو، که خارج از مراکز قدرت در ایران امروزی قرار داشته است، رشد داد. هیچکس این دستاورد های فرهنگی را که در آنزمان حاصل گردیده بود، از نام سلطان محمود غزنوی نمیتواند بگیرد. سلطان محمود غزنوی، با همه خصوصیاتش ازین سرزمین است، که امروز افغانستان میدانیم.

- امپراتوری «مغل» در منطقه، بخصوص در هندوستان، درحالیکه پادشاهان خود «ترک» نژاد بوده اند، زبانهای دیگر، منجمله «دری» و یا «فارسی» را نیز تقویت بخشیده اند.

از متون نوشته های «سبز مانند»، طوری انتباه حاصل میگردد، که گویا حق امتیاز انکشافات و اختراعات و همه دستاورد های بشری درین منطقه، از «عظمت طلبان» ایران باشد. اینهم نا آرام کننده نیست. کسانی که با تاریخ آشنائی داشته باشند، با همچو ادعاها، یک «لبخند» و حتی خنده «فقهه» را نثار آنها خواهند کرد، چه کدام «رهبر» مانند، «(آیت الله سید علی خامنه ای)» باشد و یا کسی دیگر. توضیح ایکه در مقاله از جهات تاریخی و ادبی - لسانی یا زبانی برشته تحریر در آورده شده است، در حال حاضر خودم روی آن بحثی ندارم، زیرا ساحه کار علمی ام در سابق نبوده است، درین مورد، حتماً صاحب

د پاپو شمیره: له 5 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولی

نظرانی وجود خواهند داشت، که اگر لازم بدانند، توضیحات خود را خواهند نوشت فقط نقاط چندی از تاریخ «منطقه» و دستاردهای فرهنگی، که فامیلی از زبانها، جزء آن محسوب شده میتوانند و هر پدیده جدید درین بخش، در هر محل و از جانب هر استعداد انسانی که کشف و یا اختراع میگردد، افتخار تاریخی آن مربوط همان شخصیت است، که خود در راه کشف و اختراع آن زندگی خود را وقف نموده، و به بشریت، بمثابة تحفه از خود بجا گذاشته است.

در متن مقاله متذکره که از زبانهای «دری» و «فارسی»، با رسم الخط جدید، عمدتاً ممکن پس از «اسلام» توجه نموده باشند، دستخوش تحولاتی گردیده است، که باوجود «وجه مشترک»، خصوصیات خود را میداشته باشند. امید است، آقای آیت الله و یاران او، همانند افغانها، که تاریخ خود را به مراحل مختلف، عمدتاً قبل از اسلام و بعد از اسلام تقسیم نموده اند و همه تلخیها و شیرینیهای آنرا از خود میدانند، همچنین تقسیمبندی را بکار ببرند. اگر به واقعیتهای تاریخ ارج قابل شویم، باید تاریخ «حاکمیتها» و قدرتمداران را با کمی تحلیل و تجزیه از تاریخ رشد علم و فرهنگ، زبان و هنر و غیره با دید لازم متفاوت بنگریم. برای بشریت درد آور تمام خواهد شد، هرگاه تلاش صورت گیرد، که از دستاورد های فرهنگی و ارزشهای معین، بفع کدما «مشی» سیاسی – ایدئولوژیک» کار گرفته شود. قبل از آنکه من روی این اصل که چرا این عنوان را انتخاب نموده ام، روشنی ببندم، که در تاریخ بشر، بعضاً تمدن ها و «کلتور های» پیشرفته توسط، اجتماعاتی که در سطح پائینتر انکشاف قرار داشته است، محو گردیده اند. مثالهایی را مختصراً از پیش چشمان ما می گذرانیم:

زبانهای دری، فارسی و پشتو را منجمله، «زبان» شناسان، بعضاً از فامیل «ایندو-گرمان» میدانند، که زبان «آلمانی» امروز، نام «ستندرد» و رسمی آن «دویچ» نامیده میشود و جای رسمی تمام زبانهای «محلی» و «لهجه ای» دیگر را گرفته است. که تبصره اضافی، درینجا گنجایش ندارد، کار آنرا به علمای مربوطه می سپارم. ولی آگاهی ساده از زندگی، ممکن در ذهن ما این واقعیت را خلق نماید، که اتباع کشور آقای «آیت الله سید علی خامنه ای»، و اتباع «جمهوری فدرال آلمان»، قبل از اینکه زبانهای همدیگر را، نیاموخته باشند، تبادل معلومات آنها، ممکن نخواهد بود. نه همچو ایرانی امروز، از آثار «گویته» و «شیلر» و غیره، بدون ترجمه چیزی خواهد آموخت و بالمقابل هم، کسی ازین کشور، معلومات فرهنگی بزبان «فارسی» یا «دری» تبادل نخواهند توانست. در حالیکه ریشه زبانی واحد داشته اند.

بیاد داریم که پادشاه سابق ایران که خود را از سلسله «پهلوی» میدانست، که تحت رهبری همین «آیت الله» ها، سقوط داده شد، در آغاز دهه هفتاد قرن بیست، تجلیل از «شاهنشاهی دو هزار و پنجد ساله» تجلیل بعمل آورد. اینکه آیت الله ها، از تاریخ کشور خود، چه تصویری در ذهن دارند، برای مطرح نیست، به آن گوش نمیدهیم. فقط آن جوانب از علم و فرهنگ کشورها و جوامع مختلف، که محصول کار و زحمات انسان است، مورد علاقه و احترام بوده، برتری یکی را بر دیگری اجازه نمیدهیم. هر یک از فرهنگها و زبان برای مردمی که خود را با آن منسوب میدانند، برای آنها از اهمیت خاص برخوردار است.

نویسنده مقاله «دری یا فارسی؟»، دوره «از میان رفتن پارسی...» را بخوبی ارزیابی نموده اند، سال قبل حین آغاز همکاری اینجانب، با «سایت افغان جرمن آنلاین»، نخستین مقاله را تحت عنوان «هویت ملی افغان!»، که درحال حاضر، در «آرشیف آثار علمی و تحقیقی» دوباره، به چشم میخورد، لحظاتی را بیان داشته بودم، که با این عنوان کاملاً مطابقت خواهد داشت، ولی خواهد توانست، تصویر مختصری را از مرحله قبل از «اختراع» زبان «تحریری پارسی» در ذهن ما ایجاد نماید.

پای